



کی باید صاحب اختیار باشه؟

استقلال، یعنی آزادی

می‌گما اگه یکی بیاد وسط خونه‌تون روی گل قالی
بشینه و شروع کنه درباره همه‌چی نظر بده، چه حسی
بهت دست می‌ده؟ نه اینکه فقط درباره وسایل و چیدمان
نظر بده؛ درباره اینکه تو آینده چه رشته‌ای بخونی، بابات
کجا سرمایه‌گذاری کنه، با سود سرمایه‌گذاری چی کار کنی،
امشب چی بخوری و با کی رفت و آمد داشته باشی.
ملزومات خونه را از کجا بخری و ...

حالا بدترش رو تصور کن؛ فقط نظر نمی‌ده، گاهی زور می‌گه، گاهی تهدید می‌کنه، گاهی یه چیزی رو می‌شکنه تا حرفش به کرسی بشینه.

اعتراض هم بکنید، می‌گه: پا می‌شم می‌رم که نتونید تصمیم بگیرید!!! من اگر نباشم کی ضرر می‌کنه؟

راستشو بگو چه بلایی سرش میاری؟

وابستگی یه چیزی شبیه همین شرایطه، فقط در اندازه یک ملت، در اندازه چند ده میلیون نفر. یکی پاشو بذاره تو مملکت و از صاحبخونه‌ها صاحبخونه‌تر بشه.

یعنی تصمیمیما از بیرون میاد، منابع بره اون جایی که اونا می‌گن، سودش جایی خرج بشه که اونا می‌گن مردم حتی تماشاچی هم نیستن، نوکر اوامر یک عده خارجی شدن. همه مملکت می‌شه اجراکننده خواست خارجیا، نه صاحب اختیار خودش.

استقلال، یعنی بزنی زیر همه این کاسه کوزه‌ها؛ یعنی این داستان تموم بشه؛ یعنی هیچ‌کس حق نداشته باشه با زور، تهدید یا فشار برای یه ملت تصمیم بگیره. خودمون فکر کنیم، خودمون انتخاب کنیم و مسئول انتخابمون هم خودمون باشیم.

استقلال، یعنی آزادی واقعی؛ آزادی از هر زنجیری که می‌خوان به دست‌وپای یک ملت ببندن؛ چه با اسلحه و تهدید، چه با لبخند، ادکلن و کراوات.

از اینجا به بعد، قراره درباره همین حرف بزنیم: اینکه چرا مستقل بودن، هنوز هم مهم‌ترین انتخاب یه ملته.

راستی! نگفتی اگه یکی بیاد وسط خونه‌تون بشینه روی گل قالی و شروع کنه نظر دادن و زور گفتن، چه بلایی سرش میاری؟